

درس دویست و شانزدهم:

تتمه بحث امکان اشرف

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در قاعدهٔ امکان اشرف بود عرض شد که بحث امکان اشرف یک بحثی است که یک طرفش جنبهٔ اجتماعی دارد و برگشتش به فلسفهٔ اخلاق است و یک جنبه‌اش جنبهٔ فلسفی است که منظور از امکان اشرف همان وجوب سبقتی اشرف بر اخس در ظرف وجود است. همان طور که قبلاً گفتیم این مطلب را مربوط به عالم کون و فساد به حساب نمی‌آورند بلکه در مبدعات و در سلسلهٔ طولیه است چون در عالم کون و فساد این طور نیست که اشرف قبل از اخس تحقق داشته باشد بلکه ممکن است که اوّل اخس باشد بعد اشرف باشد. ما در سلسلهٔ عرضیه می‌بینیم که من باب مثال وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از انبیاء هست در حالی که مسبوق به انبیاء گذشته که اخس هستند می‌باشد ولی این بحث در سلسلهٔ روحانیه و در سلسلهٔ طولیه است.^۱

۱. ... آن موقع اصلاً آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - یک حالی داشتند بعد فرمودند که برای پیغمبر هم همین کار را می‌کردند. پیغمبر در خانه‌اش نشسته است، طرف حالا چه می‌داند که رسول خدا که در خانه هست ... [می‌گوید:]: حالا بی‌کار است دیگر، بلند شویم برویم! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مشهد که بودند بعضی از این طهرانی‌ها مسجد قائمی‌ها می‌آمدند در می‌زدند و ... مرحوم آقا - می‌گفتند: آقا صبح بلند می‌شود بازار می‌رود خریدش را می‌کند ظهر می‌رود چلو کبابش را می‌خورد بعد می‌گوید: حالا تا عصر وقت مان را چطور بگذرانیم، می‌گوید: برویم آقا را هم ببینیم! می‌فرمودند: خبر ندارد من غذا را که می‌خورم باید یک ساعت بخوابم بعد بلند شوم شروع کنم کتاب‌ها را بنویسم. می‌گوید: برویم حالا آقا را هم ببینیم! چلو کبابش هم خورده و نظایره! شخص طهران که بود سال به سال پیش آقا نمی‌آمد حالا که مشهد آمد عزیز شده است؟! رفته طهران پخش کرده که رفتیم و راه مان ندادند! خواستیم صله رحم کنیم و از این طور بازی‌ها ... سال به سال پیش آقا نمی‌آمد حالا هزارتا حرف هم پشت سر ایشان می‌زند! بعد می‌فرمودند: اینها بلند می‌شوند پیش پیغمبر می‌روند حالا او کار دارد، زندگی دارد، هزارتا گرفتاری دارد. بعد مرحوم آقا فرمودند: حالا آدم اگر نگاه کند - همان موقع ظاهراً آن طور داشتند می‌دیدند - گاهی اوقات آدم فکر می‌کند این آقای حداد از پیغمبر مظلوم‌تر است! چون حداقل برای پیغمبر یک آیه آمد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ * یا مثلاً ﴿فَقَدْ مَوَّاهُ بِئِنَّ يَدَى نَجَّوَى كُمْ صَدَقَةٌ﴾ *** ولی راجع به آقای حداد آیه نیامد! این پیرمرد باید بر اینها صبر کند و هیچ چیز نگوید، آنها هم بیایند و بروند و ...

ولی مرحوم آقا خیلی عجیب اهل رعایت بودند ولی خلاصه از آن طرف هم جاش به جاش که بود خیلی سفت می‌گرفتند. من یادم هست یک ماه رمضان ظاهراً ایشان داشتند معادشناسی یا امام شناسی را می‌گفتند و شب‌ها هم می‌نوشتند، گفتند: هر کسی که آمد من وقت ندارم؛ هر کسی می‌خواهد باشد، به والده هم گفته بودند. یادم هست یک وقت این آقای ... به دیدن ایشان آمده بود. بله، سالی یک دفعه این بنده خدا برای دیدن آقا می‌آمد آن هم همان شبی بود که در شمیران افطاری می‌خوردند تا مدتی از شب گذشته و ... ساعت یازده که می‌خواست به خانه‌اش برود سر راهش در پیچ شمیران می‌آمد آقا را ببیند و خلاصه دیدن ایشان

برود. یادم هست که آن شب این آقای... آمد و گفت که بروم آقا را ببینم. گفتیم که آقا در کتابخانه هستند و فرمودند که من هر کسی آمد، نمی توانم ببینم. یک فکری کرد و گفت: سلام من را به او برسان حالا عیب ندارد که من یک دستشویی اینجا بروم؟! خدا بیامرز آدم خوب و با صفایی بود! بعداً به آقا می گفتیم که چه کسی آمد و رفت. بعد ایشان تشکر می کردند و اینها. یک شب - همان زمان شاه بود - عموی مادر ما سرهنگ غلامرضا شیرازی آمد ایشان مسئول ارتش گرگان، گنبد، ساری و مازندران بود به آقا هم خیلی ارادت داشت آقا را هم خیلی دوست داشت آقا هم از او خوش شان می آمد. ایشان در آنجا قوانینی وضع کرده بود مثلاً در باشگاه ها شراب را ممنوع کرده بود، زمان شاه! برای همین خیلی برایش داشتند [توطئه می کردند]. مثلاً همه آدم های کذا و کذا را شب های احیاء به مسجد می کشاند. لذا آقا هم به او نمی گفتند که از ارتش بیرون بیا و وقتی هم که خواست برود [مسئولیت آنجا را به عهده بگیرد] به ارتشبد اویسی که فرمانده نیروی زمینی بود گفت که [اگر] من بروم این کارها را می کنم؛ شراب را از باشگاه ها کنار می گذارم، خلاصه مسجد و امثال ذلک راه می اندازم، اویسی هم او را می شناخت، گفت که عیب ندارد دست علی به همراهت! بله خلاصه همه طور داشتند دیگر!

یک روز با یک سرلشگری درافتاد! درافتادن یک سرهنگ با سرلشگر خیلی است! سرلشگر هم بهایی بود. می گفت: در یک باشگاه به مناسبتی یک مجلسی داشتند [قبل از اینکه مشروب را ممنوع کند] از همین مناسبت هایی که ...! می گفت که از طهران وارد شدم و اینها آمده بودند خیلی مفصل! دیدم یک سرلشگری است، بساط عرق و شراب و اینها جلوش است و هر کس جلو می رود خودش یک لیوان می ریزد و تعارف می کند! همه یک دفعه گفتند: سرهنگ شیرازی آمده فرمانده ارتش گرگان و مازندران و همه اینها زدند بالا و بلند شدند! گفت که جلو رفتیم دیدیم اُه، مست کرده اند و... بعد [آن سرلشگر] جلو آمد و یک لیوان برای ما جلو آورد! گفتیم آقا من سینه ام درد می کند نمی توانم بخورم. گفت که عیب ندارد بابا بفرماید اشکالی ندارد! گفتیم: من عرض کردم سینه ام درد می کند. بعد گفت که من به عنوان یک دستور نظامی به شما امر می کنم بخور! این هم وقتی جوش بیاورد می زند به ... همه! گفت که ما هم پی همه را به تن مالیدیم و گفتیم: شما غلط می کنید به عنوان دستور ...! یک سرهنگ به یک سرلشگر این طور می گوید! همه رنگ ها پرید، می دانستند این چه پدرسوخته ای هم هست، بهایی بود دیگر. گفت: این هیکل را پس برای چه بزرگ کردی؟! گفتیم: برای اینکه تو و امثال تو از این گوه کاری ها دست بردارید! [گفت:] بعد معلوم می شود چه کسی دست برمی دارد! گفت: مجلس به هم خورد و خیلی دیگر ... گفتیم که دیگر حتماً حساب ما را می رسند! خلاصه قضیه به طهران رسید. خب اولاً که این را خود اویسی [مسئول کرده بود] ولی برادرش ... با تیمسار اشرفی و با اویسی رفیق بود رفیق خیلی چیز هم بودند خلاصه مثل اینکه اویسی جلوی قضیه را گرفته بود و بعد از آن جریان دیگر شراب را ممنوع کرد و خیلی چیز شد.

مرحوم آقا هم دوستش داشتند او یک شب از گرگان [به] طهران آمده بود تا آقا را ببیند ظاهراً از آقا تقلید می کرد چندتا سؤال و مسئله پرسید و مادرمان به او گفت که آقا این طور است و ناراحت هم نشد و خلاصه رفت. بعد والدۀمان به آقا گفته بود، آقا بعد برای ایشان چیز کردند ... ایشان خیلی جدی بود. یعنی خب اگر این طور نبودند، این طور نمی شدند. مثلاً آن موقعی که مشهد بودند اگر یک خورده ایشان شل می دادند اصلاً همه وقت شان به همین چیزها می گذشت؛ ملاقات و مذاکره و مصاحبه و نمی دانم از این طرف و از آن طرف و نمی دانم بیا و برو. گردان گردان از جبهه می آمدند که آمدیم آقا را ببینیم و از این طور چیزها.

* سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۵۹:

«ای کسانی که ایمان آورده اید؛ در خانه پیغمبر داخل مشوید؛ مگر زمانی که به شما اجازه داده شود!»

** سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۹:

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنُ آدَمَ صُورَةً *** فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأَبَوْتِي^۱

بأبوتی در آنجا است. در سلسله طولیه مسئله، مسئله امکان اشرف است همان طور که دلیلی برایش ذکر می کنند که اگر قرار بر این باشد که اشرف، قبل نباشد، یا بعد است یعنی اخس^۲ علت برای او در سلسله طولیه است یا اخس^۳ و اشرف هردو معلول هستند بر یک علت واحده و تکرر است، تعینات متعدده از یک علت واحده که آن هم محال است یا اینکه اصلاً وجودش ممتنع است که در این صورت آن اتفاق ماهوی در اخس^۴ و اشرف رفع امتناع در اینجا می کند پس اشرف باید وجود داشته باشد. این مطلبی است که ایشان در اینجا ذکر می کند. صحبتی که ما در اینجا داریم این است که ما نیاز به این ادله ای که ایشان در اینجا بر تقدّم اشرف بر اخس^۵ می آورند، اصلاً به این کیفیت نداریم به جهت اینکه وقتی که ما در سلسله طولیه معتقد به علت و معلول باشیم هر علتی موجب و موجد برای وجود و وجوب یک معلولی است بنابراین از آنجایی که هر تعینی در اینجا لامحاله یک علت اقوی^۶ و اشد^۷ از خود را می طلبد قطعاً در سلسله طولیه باید اشرف مقدّم بر اخس^۸ باشد. دیگر نیاز به این همه مطالبی که ایشان در اینجا می گویند نداریم که یا در عرض هم هستند یا...

اگر منظور وجود اشرف در سلسله عرضیه است که این طور نیست و این ادله ای که ذکر می کنند بر اینکه منافات با فیض دارد - فیاض علی الإطلاق - همان طوری که قبلاً عرض کردیم همه این ادله تخیلات متکلمین است. فیاض علی الإطلاق اقتضاء می کند که پیغمبر در این زمان باشد، خب از اوّل خلقت حضرت آدم باشد! نه جانم، [اشکالی ندارد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم آخرین پیامبر باشند و از اوّل خلقت حضرت آدم و بقیه انبیاء، و نمی توان گفت که] پس این همه مدت فیض قطع است؟! اصلاً این حرف ها نیست. در سلسله عرضیه این تقدّم اشرف بر اخس^۹ اصلاً چنین مسئله ای ثابت نشده است بلکه خلافش ثابت است. در سلسله طولیه هم هر علتی باید اقوی^{۱۰} و اشد^{۱۱} از معلول باشد. این حرف ها که آیا قبل است یا بعد است اصلاً به طور کلی معنا ندارد.

ثانیاً ما در بحث توحید افعالی یا توحید صفاتی عرض کردیم که هر صفت کمالی و هر فعلی که در این عالم تحقق دارد برگشتش به مبدأ واحد و به منشأ واحد است یعنی اگر در اینجا علمی وجود دارد برگشتش به علم مطلق و به بهاء مطلق است اگر در اینجا قدرتی وجود دارد این مظهر برای یک قدرت مطلق و قدرت

«ای کسانی که ایمان آورده اید، زمانی که بخواهید با پیغمبر خدا نجوی کنید (سخن به پنهانی و خفیه گوئید)» قبل از این عمل نجوی، صدقه و هدیه ای به نزد رسول الله پیش بیاورید».

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۲۹۷. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۸:

«و حقّاً من اگرچه از نقطه نظر صورت فرزند آدم ابو البشر هستم؛ و لیکن از جهت باطن و حقیقت در من معنایی وجود دارد که گواهی می دهد که من پدر او هستم.»

لایتناهی است اگر جمالی در این عالم وجود دارد مظهریت برای آن جمال و امثال ذلک است به طوری که برگشت تمام صفات و تمام افعال به توحید صفاتی و توحید افعالی است. بنابراین از آنجایی که علم و حیات و قدرت در اینجا محدود است و چون تعین می گیرد و حد - حد ماهوی - به خود می گیرد [و] محدود است، لاجرم طبق برهان عقلی باید منتهی به یک قدرتی بشود که آن قدرت مربوط به واجب الوجود بالذات است و در آنجا علم و حیات و قدرت به تناسب با خود اصل الوجود باید لایتناهی باشد. آن وقت در این سلسله طولیه طبعاً وقتی که آن قدرت می خواهد به این قدرت جزئیة نزول کند، یک مراتبی را بر حسب تسانخ بین علت و معلول طی می کند. همان طوری که عرض کردیم این سلسله طولیه لاجرم اقوی و اشد و اشرف است از این صفات عرضیه که در سلسله عرضیه تحقق پیدا می کند. این هم راه دیگر برای اثبات اسبقیت اشرف بر اخس در سلسله عالم وجود.

حالا این مطالبی را هم که ایشان فرمودند، یک جنبه های تکلفی در اینجا دارد. ولی این هم روی هم رفته بد نیست. بنابراین همان طور که خود مرحوم حاجی هم در اینجا می فرمایند بحث امکان اشرف در سلسله طولیه است نه اینکه در سلسله عرضیه باشد همان طور که در السنه متداول است.

و اما راجع به اینکه در خود سلسله عرضیه همان طوری که عرض کردم عقل در اینجا حاکم است بر اینکه اگر یک صفتی در عالم وجود تعین پیدا کند و عارض بر یک ذات بشود یعنی در ضمن یک ذاتی تعین پیدا کند عقل به اعتبار امکان، تجویز می کند نه به اعتبار وجوب، که در همین سلسله عرضیه اشرف از او هم وجود داشته باشد تا به مرتبه لایتناهی برسد یعنی ما می توانیم در همین سلسله عرضیه تجویز اشرف را در مرحله امکان - نه در مرحله وجوب، همان طوری که مورد بحث است - داشته باشیم آن وقت استفاده هایی که در اینجا می کنیم در مسائل اخلاقی، اجتماعی، فقه، تشریع، احکام و امثال ذلک به درد می خورد.

تلمیذ: طبق فرمایش شما در باب سلسله طولیه اگر معلول را بگیریم چرا بحث امکان بیاید چرا بحث وجوب نباشد؟

استاد: منظور ایشان از امکان همین وجوب است یعنی همین عدم منافات با وجوب نه اینکه صرف امکان به عنوان امکان ذاتی. منظور ایشان هم همین وجوب است نه اینکه منظور مثل امکان اشرف.

غررٌ فی قاعدة إمكان الأشرف.
و التعبير بالإمكان الأشرف في حكمة الإشراف و شرحها و الأسفار و قَبَسَات السید - قُدَسَ سِرُّه -
مع کمال فصاحتِه لیس علی ما ینبغی إذ الإمكان لا یوصف بالأشرف و الأخس إلا أن یكون مرادهم
بالإمكان هو الممکن.^۱

[بحث در قاعده امکان اشرف].

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۷۲۹ و ۷۳۰.

تعبیر به امکان اشرف در حکمت اشراق و شرحش و اسفار و قبسات سید باینکه فصیح است [اما سزاوار نیست، چون] امکان به اشرف و اخس وصف نمی‌شود، إلا اینکه مراد از امکان، ممکن باشد.

یک وصفی است یک عَرَضی است که بر ممکن عارض می‌شود، ممکن است که متصف به اشرف و اینها شود. إلا اینکه مراد از امکان، ممکن باشد ولی عرض شد لازم هم نیست که مراد از امکان، ممکن باشد چون خود اشرف یعنی ذاتی که آن اشرفیت به عنوان اضافه به او بار شده مسئله‌ای هم ندارد و این خیلی پرفایده است و ملاصدرا در اسفار خیلی مانور داده و خیلی راجع به این مسئله امکان اشرف در آنجا صحبت کرده است.

و هذه قاعدة شريفة عظيمة الجدوى و من فوائدها إثبات أرباب الأنواع و قد استنبطها الشيخ الإشراقي من كلام المعلم الأول و قد أشرنا إلى دليلها المذكور في الكتب المذكورة بقولنا الممكن الأخس إذ - ثوقيتي - تحققاً فالممكن الأشرف و جب أن يكون فيه أي في التحقق سبقاً على الممكن الأخس و إلا فلا يخلو إما أن لا يصدر أصلاً عن المبدأ لا بواسطة و لا بلا واسطة و إما أن يصدر بواسطة الأخس و إما أن يصدر مع الأخس و كلها باطلة كما أشرنا بقولنا^١

[و این قاعده شریف و پرفایده است] از فوائد آن اثبات ارباب انواع است «در مقام ترتب علی که در آنجا باید ارباب انواع جنبه تمام کمالات افراد خودشان را در عالم طبع داشته باشند؛ به لحاظ کثرت در وحدت، تمام آن کثرات در آن وحدت همه جمع هستند». «شیخ اشراقی این طور از کلام معلم اول استفاده کرده که ارسطو باشد. اما ادله‌ای را ذکر می‌کند از آنجایی که ممکن اخس هست پس باید ممکن اشرف بر تحقق بر ممکن اخس سبقت بگیرد والا اگر سبقت نگیرد یا اصلاً نباید از مبدأ صادر شود» نه به واسطه عقلی و نه بدون واسطه و «یا اینکه از مبدأ صادر می‌شود به واسطه اخس» یعنی اخس علت برای صدور اشرف است «یا اینکه با اخس هردو از یک علتی صادر می‌شوند» یعنی یک علت، علت برای یک اخس و یک اشرف با همدیگر می‌شود. [و همان طور که گفتیم همه اینها باطل است].

لأنه لو لا ه أي لو لا صدور سابقاً على الأخس إن لم يفيض عنه تعالى أصلاً فجَهِه تفضل حقاً أي على الحق تعالى يفتضي حتى يصدر عنها لأن المفروض أن ذلك الأشرف ممكن فإذا لم يصدر عن الواجب تعالى أصلاً فمعلوم أن جهة المصدريّة في الواجب تعالى تفي بذلك الأخس و لا تفي بذلك الأشرف و هو محال^٢.

اگر نباشد صدور سابق بر اخس اگر افاضه نشود از آن خداوند تعالی اصلاً جهت تفضل یعنی بر حق اقتضاء می‌کند این صدور را تا اینکه از او صادر بشود. چون مفروض این است که این اشرف ممکن است و ممتنع نیست و اگر از واجب صادر نشود اصلاً، معلوم است جهت مصدریت در واجب الوجود این اخس از او

^١ . منظومه، ج ٣، ص ٧٣٠.

^٢ . منظومه، ج ٣، ص ٧٣٠ و ٧٣١.

صادر می شود اما اشرف از او صادر نمی شود و این محال است.

یعنی آن جهت تفضل که جنبه تعلق فضل پروردگار است به اخس تعلق بگیرد. این موجب برای اخس بشود اما موجب برای اشرف نشود، این محال است چون لازمه صدور فیض از ناحیه پروردگار این است که در جنبه علی بر حسب رتبه و بر حسب سلسله از اخس اقوی باشد یعنی ما امتناع را در اینجا از ناحیه اخس می فهمیم؛ می فهمیم به همان ملاکی که اخس به واسطه آن ملاک از مبدأ اول صادر شد باید به همان ملاک اشرف از این اخس هم از مبدأ اول صادر بشود و آنچه که استجلاب فیض برای اخس می کند - همان طور که قبلاً بحث شد - امکان ذاتی او است غیر از امکان ذاتی که چیز دیگری نیست. چطور برای اشرف چنین امکان ذاتی وجود ندارد که استجلاب کند؟! این اشکالی است که در اینجا هست.

و إِنَّ أَحْسَنَ فَاضٍ مِنَ الْوَاجِبِ تَعَالَى قَبْلَ الْأَشْرَفِ قَبْلِيَّةً بِالذَّاتِ عُلَّ الْأَقْوَى عِنْدَ ذَا بِالْأَضْعَفِ وَ هُوَ أَيْضاً مَحَالٌ وَ إِنَّ كَانَ الْمُمْكِنُ الْأَخْسُ مَعَ الْأَشْرَفِ فِي الصَّدُورِ كَمَعْلُولِي عِلَّةٍ وَاحِدَةٍ فَوَاحِدٌ جَا مَصْدَرٍ الْكَثِيرِ وَ قَدْ عُلِمَ اسْتِحَالَتُهُ وَ إِذَا بَطُلَتْ التَّوَالِي نُبِتَ أَنَّهُ يُوجَدُ الْمُمْكِنُ الْأَشْرَفُ عَنْهُ تَعَالَى ثُمَّ الْأَخْسُ فَلَا أَحْسَ.^۱

«حالا اگر جناب اخس از ناحیه پروردگار قبل از اشرف آمد، یعنی قبلیتش قبلیت ذاتی باشد یعنی قبلیت علی باشد، در اینجا اقوی، معلول برای اضعف خواهد بود که این هم محال است و جای اشکال هست. اگر ممکن اخس با اشرف در صدور هر دو معلول علت واحد باشند» یعنی اول فیضی از خدای متعال تراوش کرده و بعد، از آن فیض یک اشرف و یک اخسی باهم درست شده است لازمه اش این است که یک علت واحد از لحاظ وحدتی که دارد دو امر متخالف بالذات از آن متحقق بشوند و یک علت بیش از یک معلول را نمی تواند افاضه کند این هم امتناع تداخل معلول واحد تحت علت واحد است این هم نفی این مسئله را می کند.

«مصدر برای کثیر [می شود و استحاله اش دانسته می شود و وقتی که توالی باطل شد] ثابت است که ممکن اشرف از خداوند تعالی است ثُمَّ الْأَخْسُ فَلَا أَحْسَ». پس یعنی سلسله طولیه باید محفوظ باشد.

تلمیذ: این ادله مبنائاً باطل است؟

استاد: بله، البته تمام این ادله براساس امساک فیض از فیاض است و در این مسئله امساک فیض از فیاض علی الإطلاق ما قبلاً تشکیک کردیم و مسئله را بردیم بر اینکه آنچه را که از ناحیه پروردگار صادر می شود، آن عین مصلحت و عین حق است نه اینکه صدور و عدم صدور آن کاشف از یک مصلحتی باشد که ما عدم آن مصلحت را امساک فیض از ناحیه او بدانیم. خیلی تفاوت در این قضیه است و این مسئله امساک فیض و فیاض علی الإطلاق همه ادله متکلمین است البته بعضی از فلاسفه هم قبول دارند.

تلمیذ: بهتر از او نمی شود تصور کرد.

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۷۳۱.

استاد: اینها می گویند که فیاض علی اطلاق چرا این امساک فیض نباید بکند، ما در اینجا می گوئیم: چرا پیغمبر هفت هزار سال بعد از حضرت آدم خلق شده است؟

تلمیذ: با این شرایط این مسائل بهتر از این نمی شود یعنی اگر پیغمبر هزار سال قبل در عالم طبع می آمد این نفعی که حالا داشت را نداشت.

استاد: می دانم. پس این را ما در اینجا می گوئیم که آنچه را که در این عالم هست، بهترین است. چرا بهترین است؟! چون اراده او به این تعلق گرفته و بهترین شده است. نه اینکه او بهترین است چون این مطابق با واقع است و اراده او [به این تعقل گرفته است].

تلمیذ: اراده خدا بر بهترین است؟

استاد: اراده او علت برای مصلحت است نه اینکه علت او بر طبق سبب غائی موجب خلق نظام شده است.

تلمیذ: نتیجه یکی است ولكن بیان مختلف است.

استاد: نه، نتیجه فرق می کند؛ نتیجه تقدّم علی بر معلول است. یک وقتی شما می گوئید: این فعلی را که انجام می دهید براساس سبب غائی است یعنی سبب غائی برای خلق این فعل علت است لذا در اینجا می گویند که علت غائی حتی بر علت فاعلی هم مقدّم است یعنی در ذهن فاعل اوّل علت غائی می آید بعد فاعل را برای او موجب و تحریک می کند. آیا در مورد پروردگار هم همین است؟! یعنی علم پروردگار به نظام احسن که خارج از ذات او و خارج از مشیّت و اراده او است علت غائی برای فاعلیت فاعل شده است یا نه در پروردگار فاعل و غایت یکی است؟! اینها این را نمی گویند.

تلمیذ: می خواهم همین را بگویم که در بیان فرق می کند والاّ نتیجه یکی است؟

استاد: بله، نتیجه این است که آنچه که هست همان مصلحت است و آن بهترین است.

تلمیذ: اینها از این مطلب خودشان که می گویند: اگر نباشد، فیض قطع می شود، استفاده به عنوان کبری می کنند و این غلط است.

حضرت عیسی تحت شریعت حضرت موسی و مکملش بود

استاد: نه، اگر نباشد فیض قطع می شود، دیگر نداریم، ما می گوئیم که همین است و غیر از این هم نیست. دیگر اگر این طور نبود فیض قطع می شد و این حرف ها را ما نداریم بلکه اگر دلش می خواهد، الآن می آورد، دلش می خواهد صد سال بعد می آورد، دلش می خواهد این وسط می آورد، دلش می خواهد اشرف را الآن بیاورد و ... حضرت ابراهیم با وجود اینکه بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم از همه انبیاء اشرف است، قبل از حضرت موسی بود درحالی که حضرت موسی قطعاً از حضرت ابراهیم پایین تر بود و

حضرت عیسی از حضرت موسی پایین تر بود یعنی مقام و موقعیت و جمعیت حضرت موسی [بالا تر بود] در آیه دارد:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يٰبَنِيَّ اسْرَوْاْ بِرَسُولِیْ اِلَیَّ کُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَیِّنَیْدِیْ مِنْ اَلتَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَّاْتِیْ مِنْ بَعْدِیْ اَسْمُهُ اَحْمَدُ﴾^۱

در این آیه درباره عیسی می گوید: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَّاْتِیْ مِنْ بَعْدِیْ اَسْمُهُ اَحْمَدُ﴾ در قبلش دارد که ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَیِّنَیْدِیْ مِنْ اَلتَّوْرَةِ﴾؛ این شریعت حضرت عیسی بر طبق شریعت حضرت موسی و تحت شریعت حضرت موسی بوده است.

تلمیذ: مکمل شریعت او نبوده است؟!

استاد: همان شریعت بوده است ولی مکمل او بوده یعنی بعضی چیزها و خصوصیات را عوض کرده است ولی اصل را در واقع حضرت موسی آورده است این طور بوده است ناسخ نبوده است درحالتی که حضرت موسی از او بالاتر بوده و حضرت ابراهیم از هردوی اینها بالاتر بوده است یعنی از بالا شروع می شود پایین می آورد ضعیف می شود یک دفعه به پیغمبر می رود که جریان همه را به هم می ریزد. این بر طبق همان طوری که است خودش می داند؛ بالا می برد پایین می برد و ما خبر نداریم از اینکه چه می کند.

تلمیذ: ...؟

استاد: بله، بله عرض کردم که اشتباه است. مرحوم علامه در این زمینه خیلی بحث دارند؛ در جای جای کتاب هایشان در این قضیه و در این قسم بحث می کنند.

تلمیذ: نتیجه همه این است که خدا اینجا در واقع معلول و مجهول می شود.

استاد: بله یعنی در تمام اینها سبب غائی مقدم بر سبب فاعلی در اراده و مشیت خدا می شود یعنی ما جدای از ذات او و جدای از وجود، عالم دیگری را به نام نفس الامر تصور می کنیم و خدا کارهایش را با آن نفس الامر تطبیق می دهد، [نگاه می کند که] آن نفس الامر چه حکم می کند و ... مثل اینکه شما یک نفس الامری دارید و مصالح و مفاسدی که در اطراف ما هست کارهایمان را بر وفق آن ترتیب می دهیم خدا هم یک نفس الامری دارد که کارهایش را بر طبق آن نفس الامر ترتیب می دهد.

^۱ . سوره صف (۶۱) آیه ۶. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۵۳، تعلیقه ۱:

«و زمانی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، حقاً که من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ درحالی که آنچه از قبل در برابر من است از تورات، تصدیق کننده ام و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارت دهنده ام.»

تفسیر روایت «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»

تلمیذ: «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» یعنی چه؟! علی از او نتیجه می‌گیرد؟!!

استاد: یعنی هر دو یکی است یعنی ذات...

تلمیذ: این معنا در اینجا می‌آید که یک حقی هست که علی بر اساسش گام برمی‌دارد...

استاد: یعنی ذات علی و ذات حق در اینجا یکی است «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»...

تلمیذ: این بحثی که اینجا می‌فرمایید در آنجا نمی‌آید؟! در مورد حضرت علی نمی‌آید؟!!

استاد: بله در آنجا می‌آید.

تلمیذ: پس علی ملاک است؟

استاد: علی ملاک است بله. نه اینکه علی ملاک بر حق است.

تلمیذ: علی عین حق است و حق از آنجا تراوش می‌کند.

استاد: بله عین حق است. آنچه را که ولی انجام می‌دهد حق است.

یک عبارت عجیبی الآن یاد آمد. یک دفعه مرحوم آقای سبزواری داشت پیش مرحوم آقا - بنده خدا بر طبق فهم خودش...! - از آقای انصاری رضوان الله تعالیٰ علیهما تعریف می‌کرد می‌گفت: آقا من از مرحوم آقای انصاری یک چیزی دیدم که در هیچ کس ندیدم. آقا گفتند: چه بود؟! گفت: ایشان اگر به شخصی امری می‌کرد یا نهی می‌کرد بعدها مشخص می‌شد که این امر ایشان دقیقاً مطابق با واقع بوده است! آقا یک قدری تأمل کردند و فرمودند:

بله، بله، بله، ایشان این طور بودند ولی حالا من نمی‌دانم این آقای حداد چگونه است، اصلاً واقعیت از امر آقای حداد تراوش می‌کند! ایشان اصلاً وقتی که امر می‌کند با خودش واقعیت هم می‌آورد یعنی در خارج با همه تحقق می‌دهد، این خیلی تفاوت دارد!

حالا ما که این حرف‌ها را نمی‌فهمیم فقط کلام بزرگان را نقل می‌کنیم!

تلمیذ: این بدیهیات منطقی را که حکما و فلاسفه معتقدند می‌گویند که خدا بر طبق این باید چیز کند، آن وقت این منشأ شده برای...

استاد: بله، همین است درست است.

تلمیذ: در عملی هم؟!!

استاد: بله در عملی هم به همین کیفیت باید استنتاج شود درست است.

^۱. المناقب، ج ۳، ص ۲۵۶.

تلمیذ: در آنجا هم این نیست.

استاد: بله، در آنجا هم این نیست.

تلمیذ: اثباتی است ثبوتی که نیست.

استاد: بله ثبوتی نیست. البته بحث‌های مفصل اینها در اسفار است.

ثُمَّ قَوْلُنَا وَ النُّورُ الْأَسْفَهْدُ أَيْ النَّفْسُ إِذْ يُبْرَهُنَّ عَلَيْهِ أَيْ عَلَى وُجُودِهِ فَالْقَاهِرُ أَيْ الْعَقْلُ أَيْضاً كَائِنٌ مِنَ الْكَوْنِ الْمُطْلَقِ أَيْ موجودٌ إِنْشَارَةً إِلَى فَرْعِ الشَّيْخِ الْإِشْرَاقِيِّ عَلَى هَذِهِ الْقَاعِدَةِ يَقُولُهُ وَ الْأَنْوَارُ الْمُجْرَدَةُ الْمُدَبَّرَةُ فِي الْإِنْسَانِ بَرَهْنًا عَلَى وُجُودِهَا وَ النُّورُ الْقَاهِرُ أَشْرَفُ مِنَ الْمُدَبَّرِ وَ أَعْدُ عَنْ عَلَاقِ الظُّلُمَاتِ وَ هُوَ مُمَكِّنٌ فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ وُجُودُهُ أَوَّلًا.^۱

نور اسفهد یا نفس که بر وجودش برهان می‌شود بنابراین قاهر هم که عقل است باید وجود داشته باشد کائن است (چون قاهر جنبه علی دارد و جنبه اشرفیت دارد) «کائن» از کون مطلق است [یعنی موجود است و این اشاره است به آن فرع که شیخ اشراق فرموده] این قاعده که می‌فرماید انوار مجرد مدبّر در انسان (که نور اسفهدیه است) ما برایش برهان آوردیم و نور قاهر اشرف از مدبّر است و ابعد از علایق ظلمات است (جنبه تجردش قوی‌تر است) و او ممکن است و باید وجودش اوّل باشد.

قَالَ الْعَلَامَةُ فِي الشَّرْحِ وَ هُوَ مُمَكِّنٌ لِأَنَّ الْجَوْهَرَ الْمُجْرَدَ مُمَكِّنٌ وَ إِلَّا لَمَّا وَجِدَتْ النَّفْسُ الْمُجْرَدَةُ لِكِنَّهَا وَجِدَتْ وَ إِمَّاكَانَ الْمُجْرَدِ الْأَخْسَرِ وَ هُوَ النَّفْسُ دَلِيلٌ عَلَى إِمَّاكَانِ الْمُجْرَدِ الْأَشْرَفِ وَ هُوَ الْعَقْلُ انْتَهَى.^۲

علامه قطب‌الدین در شرح حکمة الاشراق می‌فرمایند که این مسئله ممکن است چون جوهر مجرد ممکن است و الاّ نفس مجرد پیدا نمی‌شد لکن نفس داریم و امکان مجرد اخسّ که نفس است، دلیل بر امکان مجرد اشرف که عقل است می‌باشد. تمام شد.

این هم بد نیست.

وَ هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اخْتِلَافَ النَّفْسِ وَ الْعَقْلِ بِالنَّقْصِ وَ الْكَمَالِ لَا بِالنُّوعِ كَمَا مَرَّ.^۳

این دلیل بر این است که اختلاف نفس و عقل در نقص و کمال است و به نوع نیست، همان‌طور که قبلاً گذشت.

چون اینکه شخصی بخواهد دلیل بر دیگری باشد باید اختلاف ماهوی نداشته باشند و الاّ دلالت در اینجا ناتمام می‌ماند.

وَ أَيْضاً كُلُّمَا صَحَّ عَلَى الْفَرْدِ صَحَّ عَلَى الطَّبِيعَةِ مِنْ حَيْثُ هِيَ وَ كُلُّمَا امْتَنَعَ عَلَى الطَّبِيعَةِ امْتَنَعَ عَلَى

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۷۳۱ و ۷۳۲.

^۲ . منظومه، ج ۳، ص ۷۳۲.

^۳ . همان.

أَفْرَادِهَا وَلَمَّا صَحَّ الْإِمْكَانُ عَلَى النَّفْسِ صَحَّ عَلَى طَبِيعَةِ الْجَوْهَرِ الْمُجَرَّدِ مُطْلَقاً.^۱

ایضاً هر صفت و هر عَرَضی که بر یک فردی صحیح باشد (یعنی حمل او صحیح باشد) بر طبیعت هم حملش صحیح است من حیث هی (چون فرد داخل در آن طبیعت است) و هرچه که ممتنع بر طبیعت باشد ممتنع بر افراد است (چون افراد داخل بر آن طبیعت هستند) و از آنجایی که امکان بر نفس صحیح است او هم بر طبیعت جوهر مجرد که آن است هم صحیح است مطلقاً.

پس می‌توانیم به جوهر مجرد، ممکن بگوییم: «هذا ممکن». پس هر اوصافی که بر نفس بار می‌شود آن اوصاف به نحو امکان بر آن جوهر مجرد هم قابل حمل خواهد بود چون این داخل در تحت آن طبیعت است و آن عروض این وصف بر این، به لحاظ دخولش تحت آن طبیعت است.

و الحمد لله على جماله و جلاله و الصلاة على محمد و آله.^۲

[حمد برای خداست بر جلال و جمالش، و صلوات بر محمد و آلش].

اللهم صل على محمد و آل محمد

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۷۳۲.

^۲ . همان.